

## پیش درآمد قتل عام

# چگونه سرمایه داری باعث جنگهای بالکان شد

آمریکا ادعا می کند که اهالی بالکان به ندرتی غیر منطقی مبتلایند. بنابراین او که خود را «پلیس دنیا» می داند، به همراه متحدانش چاره ای جز مداخله، بمباران، اعمال اراده، تهدید و دیکته کردن ندارند. امپریالیستها اصرار می ورزند که اهالی بالکان به حکمرانی نیروهای خارجی نیاز دارند؛ تا این نیروها، بالکانی ها را از شر بالکانی ها نجات دهند! این توجیهات امپریالیستی بر بازنویسی وقیحانه تاریخ استوار گشته اند.

منطقه بالکان در جنوب شرقی اروپا، فرش هفت رنگی از ملل گوناگون است. بخش کاتولیک شمال یوگسلاوی (شامل اسلونی و کرواسی) ارتباط دیرینه ای با اتریش و آلمان داشت. و جنوب یوگسلاوی سالیان سال با یونان و ترکیه و کشورهای اسلاو شمالی یعنی بلغارستان و روسیه مرتبط بود. دست تاریخ، مناطقی را که انباشته از نفرت ملی است در بالکان ایجاد کرده است؛ درست همانطور که بعضی شهرهای کوچک و بخشهای آمریکا بعنوان مراکز نژادپرستان سفید مشهور شده اند. اما بهیچوجه مقدر نشده بود که شعله های نفرت در این مناطق عقب مانده روستائی، کل کشور را مسموم کند و به جان هم بیندازد. طی دهسال اخیر، امواج جنگ سراسر بالکان را در نوردیده است. توده های مردم به دست جوخه های مرگ «پاکسازی قومی» شده، و اینک نیز گرفتار بمباران شدید توسط آمریکا و متحدانش در «ناتو» هستند.

این جنگ ریشه در گذشته های دور نداشته، بلکه از عوامل جدیدی نشئت می گیرد. رقابتهای سرمایه دارانه که بین طبقات حاکمه گوناگون در جمهوریهای یوگسلاوی سابق جریان دارد، باعث و بانی این جنگها است. قدرتهای امپریالیستی نظیر آلمان، آمریکا و روسیه، این طبقات حاکمه را تحریک کرده، مسلح نموده و تحت حمایت خویش گرفتند.

مقاله حاضر نگاهی است به تاریخچه یوگسلاوی از زمان تاسیس آن بعد از جنگ جهانی دوم. این مقاله نشان می دهد که توسعه سرمایه داری باعث تنش ها و نابرابریها درون یوگسلاوی شد و جنگ ارتجاعی از دل جدال قدرت بین نیروهای مختلف بورژوا ناسیونالیست این خطه سر بلند کرد.

### آنچه پشت جنگ داخلی نهفته است

مللی که در منطقه کوهستانی بالکان زندگی می کنند می توانند با یکدیگر متحد شوند؛ و این را در گذشته ثابت کرده اند. همین خلقها بودند که طی جنگ جهانی دوم، یک جنبش چریکی قدرتمند چندملیتی را برای غلبه بر نازی های آلمانی و فاشیستهای ایتالیایی که به مدت ۳ سال منطقه را تحت اشغال خود داشتند، بوجود آوردند. آنها سرانجام، سلاح بر کف، و در جریان جنگ مقاومتی که توسط کمونیستها رهبری می شد، به رهائی دست یافتند. یوگسلاوی جدید بر پایه این اتحاد ساخته شد و ۶ ملت و چندین گروهبندی ملی مهم دیگر را گرد هم آورد. هیچ دلیلی برای جلوگیری از ایجاد یک وحدت جدید، مترقی و چندملیتی وجود نداشت. کلید این کار، اتحاد بر مبنای منافع توده های خلق بر راستای سوسیالیسم و اترنناسیونالیسم پرولتری بود.

اما متأسفانه در یوگسلاوی هیچگاه یک تحول سوسیالیستی واقعی صورت نگرفت. رهبران یوگسلاوی جدید به سرکردگی «یوزف بروز تیتو» به انقلاب خیانت کردند و راه سرمایه داری در پیش گرفتند. او خود را تمام و کمال به آغوش امپریالیسم آمریکا افکند. این امر، بذر جنگهای امروز را افشاند.

دار و دسته تیتو، اقتصاد یوگسلاوی را به واحدهای مستقل کوچک تقسیم کردند. تجارب اولیه ای که در امر کلکتیویزاسیون کشاورزی انجام شده بود، از سال ۱۹۵۷ کنار زده شد. از این سال، تمامی مزارع به صاحبان خصوصی سپرده شدند. صنایع ملی شده، «خصوصی» شدند. کارخانه های جداگانه رسماً تحت «خودگردانی کارگری» قرار گرفتند. اما سیاست را مدیران تعیین می کردند و کنترل واقعی توسط مکانیزم بازار سرمایه داری اعمال می شد. در غیاب برنامه ریزی سوسیالیستی، این سود بود که تعیین می کرد سرمایه به کدام عرصه ها روان شود، چه چیزی تولید شود، و چه کسی به کار پردازد. در واقع، معنای «خودگردانی کارگری» این بود که دستمزدها تابع سود کارخانه می شود. این شکلی از قطعه کاری بود. کارخانجات، صنایع و کل مناطق با یکدیگر رقابت می کردند و سود در مقام فرماندهی قرار داشت. مهمتر اینکه، پرولتاریا فاقد قدرت دولتی بود. بنابراین برای پرولتاریا امکان دگرگون کردن جامعه وجود نداشت.

### نخستین تجربه «حاکمیت رهروان سرمایه داری» در جهان

از سال ۱۹۴۸، تیتو به شدت مورد انتقاد جنبش بین المللی کمونیستی که تحت رهبری ژوزف استالین بود، قرار گرفت.

در همان موقع، امپریالیستها تیتو را ستودند و مورد پشتیبانی قرار دادند. این در حالی بود که امپریالیستها انواع و اقسام جنگها را علیه نیروهای انقلابی و سوسیالیستی سراسر دنیا به پیش می بردند. تیتو ادعا کرد که در جاده «عدم تعهد» به شرق و غرب گام خواهد زد. اما در واقع، یوگسلاوی تحت رهبری وی سریعاً از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی به امپریالیستها وابسته شد. یوگسلاوی به بازار جهانی سرمایه داری متصل شد و همزمان تیتو به زیر «چتر هسته ای» آمریکا خزید.

انقلابیونی نظیر مائوتسه دون، تحولات یوگسلاوی را مورد مطالعه دقیق قرار دادند. در سال ۱۹۵۵، خروشچف که یکی از رهبران عالیرتبه شوروی بود از یوگسلاوی دیدار کرد و تیتو را مورد ستایش قرار داد. یکسال بعد از این دیدار، خروشچف قدرت دولتی را بطور کامل در اتحاد شوروی به چنگ آورد و جامعه را به راه سرمایه داری کشاند. در سال ۱۹۶۳، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو نامه سرگشاده ای به حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشت که عنوان آن چنین بود: «آیا یوگسلاوی یک کشور سوسیالیستی است؟» نیروهای تحت رهبری مائو در آن پلمیک گفتند که: «احیای سرمایه داری در یوگسلاوی باعث خواهد شد که چشم مارکسیست - لنینیستها بازتر شود و مردم عمیقتر بتوانند ضرورت و عاجل بودن نبرد علیه رویزیونیسم مدرن را دریابند. چنین بنظر می آید که تا وقتی امپریالیسم زنده است، بهیچوجه نمی توان خطر احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی را خاتمه یافته تلقی کرد.»

### ریشه های سرمایه دارانه تخاصات ملی

در سال ۱۹۶۵، دار و دسته تیتو تحت فشار قروض فزاینده ای که به غرب داشتند، دست به «اصلاحات» جدید زدند. آنها پول یوگسلاوی را قابل تبدیل به ارزهای خارجی کردند تا ورود سرمایه به داخل تسهیل شود و سودها راحت تر بتواند از کشور خارج شود. از سال ۱۹۶۸، سرمایه داران خارجی اجازه یافتند مستقیماً در بخش خصوصی سرمایه گذاری کنند. یوگسلاوی نخستین کشور رویزیونیستی بود که بازار سهام برپا کرد. این بدعت گذاری های سرمایه دارانه یوگسلاوی را اینک در سراسر کشورهای اروپای شرقی به اجرا گذاشته اند.

پرولتراهای یوگسلاو را بمشابه کار ارزان روانه شمال اروپا کردند. در اصل، آنها به یک «کالای صادراتی» تبدیل شدند. از سال ۱۹۷۱، بیش از یک میلیون یوگسلاو بعنوان کارگر مهاجرت کردند که نیمی از آنها در آلمان غربی ساکن شدند. بر اساس آمار بانک جهانی، در دهه هفتاد، ۵ درصد بالائی خانوارهای یوگسلاو ۲۵ درصد درآمد ملی را به خود اختصاص می دادند. این در حالی بود که ۲۰ درصد تحتانی اهالی کمتر از ۷ درصد درآمد ملی نصیبشان می شد. این یکی از عمیقترین شکاف درآمدها در اروپا محسوب می شد. بنا بر آمار بانک جهانی، حتی در هند هم شکاف در توزیع درآمدها اینچنین عمیق نبود!

ملیت هائی که در شمال یوگسلاوی ساکن بودند، یعنی اسلونی و کرواسی، به لحاظ صنعت و کشاورزی بسیار پیشرفته تر از سایر بخشهای کشور بودند. سه خطه ملی در جنوب یعنی مقدونیه و مونته نگرو و منطقه آلبانی نشین کوسوو، بسیار عقب مانده و فقیر بودند. صربستان که بزرگترین گروهبندی ملی را شامل می شد بین شمال و جنوب قرار داشت و نسبتاً ناحیه ای فقیر به حساب می آمد. توسعه سرمایه دارانه ای که در یوگسلاوی در پیش گرفته شد این تمایزات درونی را حادث کرد. ثروتمندها، ثروتمندتر و فقرا، فقیرتر شدند. طی چند دهه، شالوده محکمی برای آنتاگونیسم بین گروهبندیهای ملی و رشد ناسیونالیسم ارتجاعی در یوگسلاوی ریخته شد.

هر جا سود بیشتری در کار باشد، سرمایه ها به آنجا روان می شوند. بعد از سال ۱۹۴۵، ملتهای صنعتی شمال سریعاً رشد کردند، در حالی که جمهوری های فقیر جنوب دچار رکود شدند. در آغاز دهه ۱۹۹۰، تولید سرانه در اسلونی سه برابر تولید سرانه در مناطق فقیری نظیر مقدونیه بود. در سال ۱۹۷۰، درآمد متوسط سرانه یک نفر اسلونی، شش برابر درآمد متوسط یک کوسووار بود. کوسوو شرایط جهان سوم را دارد و با بولیوی یا مراکش قابل قیاس است. حال آنکه، استاندارد زندگی در اسلونی به همسایه اش اتریش شباهت دارد.

روستاهای مناطق فقیر دهقانی در جنوب تخلیه شدند. مردم بعنوان «کارگر مهمان» در چارچوب فدراسیون به اصطلاح «برابر» یوگسلاوی، روانه مناطق شمالی شدند تا به کارهای پست بپردازند و در حلبی آبادها زندگی کنند. این «کارگران مهمان» ۱۵ تا ۲۰ درصد نیروی کار اسلونی را تشکیل می دهند و با آنها مثل حیوان رفتار می شود. نظام کهنه کمونیستی دروغین یوگسلاوی بر پایه سرمایه داری دولتی و سیستم پیچیده ای قرار داشت که منافع ملی بخشهای مختلف بورژوازی را متعادل می کرد. فدراسیون قدیمی بناگزییر از هم گسست. نیروهای بورژوازی که رهبری هر یک از جمهوریها بدست داشتند، کوشیدند ثروتها را روانه بخش «خود» کنند.

نابرابری به درگیری سیاسی و سپس نظامی پا می دهد در دهه ۱۹۸۰، درگیریها بواسطه «بحران کلاسیک صندوق بین المللی پول» تشدید شد. یوگسلاوی عمیقاً در قروضی که به صندوق بین المللی پول و سایر موسسات بین المللی وام دهنده امپریالیستی داشت غرق شد. این قروض به ۱٫۸ میلیارد دلار بالغ می شد. وام دهندگان از یوگسلاوی سرمایه داری خواستند که تدابیر «ریاضت کشی» را برای بازپرداخت وام ها به اجرا گذارد. با این کار، آتش تخاصات در کل کشور زبانه کشید.

توده ها هیچ گرایش ویژه ای به احساسات تنفرونیانه ملی نداشتند؛ یعنی بدون شک در ابتدا چنین نبود. خیلی ها با

افرادی از ملیتهای دیگر پیوند زناشویی می بستند. در مناطق شهری، مردم از مذهب که ظرف بروز تخاصمات ملی بود، دور شده بودند. بسیاری از مردم دیگر خود را با هویت ملی شان تعریف نمی کردند؛ بلکه خود را صرفاً «یوگسلاو» می نامیدند. «سارایوو» پایتخت بوسنی بعنوان مرکز این جریان چند فرهنگی، شهرت داشت. امروز اهالی سارایوو کماکان یاد روزهای را می کنند که مردم در مسالمت با هم کار و زندگی می کردند.

در عین حال، نابرابری میان مناطق یوگسلاوی و امیال رقابت جویانه نیروهای بورژوازی ملل گوناگون که در بطن جامعه موجود بود، شرایط یک انفجار را بوجود آورد.

سقوط اتحاد شوروی و تغییر در تناسب قوای امپریالیستی در اروپا، یوگسلاوی قدیم را چند پاره کرد. اردوهای متخاصم بورژوازی سر برآوردند و هر یک مدعی حفظ بقای گروهبندی های ملی مختلف شدند. اما آنها منافع خویش را دنبال می کردند و می خواستند مردم را بر اساس تقسیم بندیهای ملی به جان هم بیندازند.

بعد از مرگ تیتو، یک جنبش فوق العاده ارتجاعی، رهبری نیروهای سرمایه داری - دولتی را در صربستان بدست گرفت. این جریان سیاسی به رهبری اسلوبودان میلوسویچ با اصرار می گفت وقت آن رسیده که ملت صرب (یعنی بورژوازی ملی صرب که در چارچوب بزرگتر یوگسلاوی عمل می کند) سلطه خود را برقرار کند و خواسته هایش را به زور اعمال نماید. میلوسویچ نظیر اغلب چهره های طبقه حاکمه در یوگسلاوی، سابقاً روزیونیست بود. او عضو حزب یوگسلاوی یا «لیگ کمونیستها» بود که یک بنگاه کمونیستی قلابی، یک نهاد حکومتی در سرمایه داری دولتی آن کشور به حساب می آمد.

برخی نیروها مطرح می کنند که هدف آمریکا از حمله به صربستان، تحمیل خصوصی سازی ها در عرصه اقتصاد و نابود کردن بقایای «سوسیالیسم» در جامعه یوگسلاوی است. این تحلیل، کاملاً بی پایه و اساس است.

نه امروز سوسیالیسم در یوگسلاوی وجود دارد و نه هیچوقت دیگر وجود داشته است. یوگسلاوی در سراسر حیات خود، توسط سگان زنجیری آمریکا و دشمنان کمونیسم واقعی اداره شده است. طی ۴۰ سال، یوگسلاوی اقتصادش را در راستای سرمایه داری و بازار آزاد ساخت. و امروز، مسلماً اقتصاد فدراسیون یوگسلاوی که تحت سلطه صربها قرار دارد و یا سیاستهای مرتجعین سرمایه دار - ناسیونالیست بومی نظیر اسلوبودان میلوسویچ هیچگونه جنبه سوسیالیستی ندارد. میلوسویچ نماینده درجه اول طبقه حاکمه سرمایه دار صرب است که می گوشت یک قدرت ارتجاعی را بر منطقه مسلط کند. این امر با برخی منافع گسترده تر سرمایه دارانه و امپریالیستی «ناتو»، بویژه با منافع حکام آلمان و بریتانیا و آمریکا در تضاد قرار گرفته است.

در سال ۱۹۸۹ میلوسویچ در کوسوو دست به نمونه سازی زد، و نقطه عزیمتی برای برقراری قدرت منطقه ای صرب بوجود آورد. او بعد از بدست گرفتن قدرت در فدراسیون یوگسلاوی، خودمختاری کوسوو در چارچوب صربستان که قبلاً موجود بود را لغو کرد. تحمیل سیستماتیک سلطه صربها بر اکثریت آلبانیایی کوسوو آغاز شد. میلوسویچ اعتصاب قدرتمند معدنچیان کوسوو را سببانه سرکوب کرد و نیروهای پلیس و ارتش صرب را در این منطقه مستقر نمود. او بطور کلی روشن کرد که حکومتش در پی اخراج آلبانیایی ها از کوسوو است. طی حوادث پیاپی، افراد پلیس صرب که نقش یک نیروی اشغالگر را بازی می کردند، به قتل رسیدند.

همه اقدامات میلوسویچ نشانه آن بود که نیروی نظامی برای تبدیل یوگسلاوی به صربستان بزرگ بکار گرفته خواهد شد. این امر احساسات جدائی طلبانه را در بین طبقات حاکمه ملل دیگر (نظیر کروات ها، اسلوون ها و مقدونیه ای ها) شدت بخشید. توده های مردم از این هراس داشتند که بخاطر هویت ملی شان مورد حمله واقع شوند.

نیروهای سرمایه داری که در اسلوونی و کرواسی قدرت را بدست داشتند به این فکر افتادند که منافعشان بیرون از فدراسیون یوگسلاوی بیشتر تامین خواهد شد. امپریالیسم آلمان که به تازگی دوباره متحد شده بود، این نیروها را تشویق کرد، پشتشان را گرفت و مسلحشان کرد. زمانی که کرواسی و اسلوونی جدا شدند، روند بی ثباتی فدراسیون یوگسلاوی آغاز شد. ارتش فدرال که تحت فرمان و سلطه افسران صرب قرار داشت، بیشتر و بیشتر بمشابه قدرتی ظاهر شد که جلوی از هم گسستن فدراسیون یوگسلاوی را گرفته است. جنگ یکباره آغاز شد و موج وار ادامه یافت.

نخست، جنگ میان ارتش یوگسلاوی که تحت سلطه صربها بود با حکومتهای کرواسی و اسلوونی که از یوگسلاوی اعلام استقلال کرده بودند، درگرفت. این جنگ به استقلال هر دو جمهوری انجامید.

سپس، جنگ سه جانبه ای درون جمهوری چندملیتی بوسنی آغاز شد. علت جنگ این بود که نیروهای شبه نظامی صرب و کروات بخاطر اخراج ملل غیر خودی و انضمام بخشهایی از بوسنی به جمهوریهای خویش وارد نبرد شدند.

ناسیونالیستهای کروات و صرب دست به ایجاد جوخه های مرگ زدند و «پاکسازی قومی» را به پیش بردند. هدف از کارزارهای ارعاب و آدمکشی این بود که توده های مردم را مجبور به فرار از نواحی چندملیتی و ملحق شدن به ملت خود کنند.

نیروهای کروات که از پشتیبانی نظامی قابل توجه آلمان و آمریکا برخوردار بودند توانستند ارتش صربستان یا یوگسلاوی را در داخل و خارج از بوسنی به بن بست بکشانند. این امر به توافقات «دالتون» در سال ۱۹۹۵ انجامید که طی آن آمریکا و میلوسویچ تقسیم غیر رسمی بوسنی بین نیروهای صرب و کروات را تحمیل کردند؛ و سر مسلمانان بوسنی (که آمریکا مدعی کمک به آنها بود) را بی کلاه گذاشتند.

اینک سومین موج نبردها به دنبال اقدام میلوسویچ برای غلبه بر نیروهای نظامی آلبانیایی که در مقابل حرکات

ناسیونالیستی ارتجاعی وی مقاومت می کنند، آغاز شده است. کارزارهای سرکوب آلبانیایی ها شتاب گرفت. جوخه های مرگ صربی ها منجمله «ببرهای آرکان» که از حمایت مقامات عالیه حکومتی برخوردار بودند، سر بلند کردند. این اقدامات مشخصا مزاحم منافع آمریکا است زیرا خطر بی ثبات شدن مقدونیه را پدید می آورد؛ و بطور جدی می تواند باعث اختلال در ائتلاف هائی شود که «ناتو» در این منطقه بوجود آورده است. سلسله جنگهای آزار دهنده بالکان، گواه روشنی است از اینکه چگونه سرمایه داری به سلطه ملتی بر ملت دیگر می انجامد، و چگونه امپریالیسم تخاصمات بین مردم را دامن می زند و آتش افروز جنگهای ارتجاعی می شود.

### قطب بندی های ارتجاعی

وقایع تلخ سالها جنگ داخلی و پاکسازی قومی، زخمهای دردناک و عمیقی بین خلقهای ملل مختلف این منطقه بوجود آورده است؛ و فقط با گذر از مبارزات عظیم تحت یک رهبری انقلابی می توان بر این شکافها فائق آمد. احساسات ترقیخواهانه، ضدیت با پاکسازی قومی، و خواست اتحاد، اغلب از جانب توده های مردم در سراسر این منطقه به گوش می رسد؛ و همراه با آن، نفرت شدید از نیروهای ناسیونالیست ارتجاعی که در صربستان و کرواسی حاکمند نیز نمایان است. با وجود این، ابتکار عمل سیاسی و نظامی در دست نیروهای بورژوا ناسیونالیست باقی مانده است. در دل این نبردهای حاد و اغلب چندجانبه، نیروهائی هم هستند که به خاطر اهداف عادلانه جنگیده اند. بطور مشخص، مسلمانان بوسنی و آلبانیایی های کوسوو برای دفاع از خود نبرد کرده و خواسته های عادلانه ای چون حق تعیین سرنوشت و استقلال را برای تضمین امنیت مردمی که تحت تعقیب و آزار قرار دارند مطرح کرده اند. کل اوضاع بالکان یک نیروی مسلح و مصمم چند ملیتی که با دیدگاهی انترناسیونالیستی در پی همبستگی خلقها باشد را با فریاد طلب می کند؛ نیروئی که برنامه شکست مرتجعین و ساختن جامعه ای نوین را صاحب باشد. متأسفانه امروز در منطقه بالکان، هیچ حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی وجود ندارد که چنین مبارزه مسلحانه ای را رهبری کند. باید چنین حزبی را ساخت. هیچ راه میان بری برای خروج از این وضعیت موجود نیست. حمایت از مداخله و اشغال امپریالیستی فقط باعث تعمیق جدائی ها، سردرگمی ها و رنج مردم خواهد شد. این کار فقط موضع امپریالیسم را در کل جهان تقویت خواهد کرد تا بتواند منافع خود را بر ستمدیدگان تحمیل کند. میلیونها نفر در سراسر دنیا شاهد رنجها و مشقات مردم بالکان هستند. آنها می توانند به ایجاد شرایطی متفاوت و بهتر کمک کنند. طریقه این کار، ضدیت قاطعانه و قدرتمند با مداخلات و توطئه های آمریکا و ناتو است. خدمت بزرگی که به آینده خلقهای بالکان می تواند کرد اینست که تا حد ممکن در راه بمباران و اشغالگری قدرتهای بزرگ مانع تراشی شود؛ از نفوذ آنها در جنبشها و حکومتهای محلی جلوگیری شود؛ تلاشهایی که برای بسر کار آوردن مرتجعین مطلوب خود می کنند خنثی شود؛ نباید گذاشت که اینها منافعشان را بروی استخوان های مردم تامین کنند.

از «کارگر انقلابی»، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۱۰۰۱، ۱۱ آوریل ۱۹۹۹

ترجمه و تکثیر از هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

نشانی ما در آلمان: P.L.K. 039831 D, 50441 KOELN  
نشانی سازمان در انگلستان: BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, U.K.  
پست الکترونیکی سازمان: SAHAR@SARBEDARAN.ORG